

ریزش بورس، تداوم بی‌اعتمادی یا فاجعه ملی؟

میثم موسائی

استاد دانشگاه تهران

وقتی از پیرمرد پرسیدم چرا ناراحتی؟ گفت: «هشت ماه پیش پولی را که به‌عنوان پاداش بازنشستگی گرفته بودم، به تشویق مسئولان، وارد بورس کردم، پاداشی که تنها سرمایه‌ام پس از ۳۰ سال کار بود و خانواده‌ام امید زیادی داشتند که با این سرمایه سر و سامانی بگیرند، اما اکنون پس از هشت ماه، سرمایه‌ام در بورس به یک چهارم رسیده و شرمنده زن و بچه‌هایم شده‌ام. آنها مرا مقصر می‌دانند، و وضع بورس نیز هر روز بدتر می‌شود» پرسیدم چرا از بورس خارج نمی‌شوی؟ گفت: «همه در صف فروش‌اند و کسی نمی‌خرد و نمی‌توانم سهامم را بفروشم.»

روایت پیرمرد، حکایت تلخ میلیون‌ها نفر است که در سال جاری به تشویق ارکان اصلی نظام، سرمایه‌های اندک خود را وارد بازار بورس کردند و با ریزش پی در پی و مستمر آن، از اواسط تابستان تا کنون هر روز زیان دیده و سرمایه خود را باخت‌اند. آنها امروز احساسی جز شکست و دل‌شکستگی و سرخوردگی ندارند

بلاتردید آخرین سال قرن ۱۴ برای بورس ایران به‌عنوان "سالی تاریخی" ثبت خواهد شد. آن‌چه اتفاق افتاد قابل مقایسه با هیچ یک از تحولات آن در نیم قرن گذشته نیست. این حادثه تاریخی را می‌توان در دو گام زیر خلاصه کرد:

گام اول از اواخر اسفند ۱۳۹۸ و اوایل سال ۱۳۹۹ شروع و تا نیمه‌های مرداد ۱۳۹۹ ادامه دارد؛ در این مدت براساس تشویق و حمایت دولت و تبلیغات گسترده صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، میلیون‌ها خانواده ایرانی کد بورسی دریافت کردند، با سرمایه‌های خرد و درشت خود به بورس هجوم آوردند؛ یکی اندک پس‌انداز سال‌ها کار و تلاش خود را از بانک خارج کرد و چند سهم خرید؛ دیگری خانه‌اش را فروخت؛ آن دیگری وسیله نقلیه خود را فروخت؛ و بدتر از همه کسی که از بانک‌ها وام گرفت و... هر یک به طریقی به دنبال این بودند که از این کاروان عقب نمانند. شاخص بورس ظرف چند ماه حدود ۴ برابر شد و به ۲ میلیون ۱۰۰ هزار واحد رسید، ارزش معاملات چندین برابر شد... والی و رعیت خوشحال، اولی خزان‌اش پر و پیمان شد و کسری کیسه‌اش جبران، دومی سرخوش از

سهیم‌شدن در غنائم. امری که تاریخ بورس ایران، هرگز به خود ندیده بود؛ از یک طرف دولت به‌دلیل تحریم‌ها با کمبود بی‌سابقه مواجه بود و از طرفی به‌دلیل تورم شدید مردم برای حفظ قدرت خرید پول، نقدینگی خود را وارد بورس که حالا هم توسط دولت تشویق می‌شد و هم دارای سود قابل‌توجهی بود، کردند.

ورود اکثر خانواده‌های ایرانی به بازار بورس می‌توانست به بی‌سابقه‌ترین و درخشان‌ترین نوع مشارکت مردم در فعالیت‌های اقتصادی تبدیل شود؛ و به سهیم‌شدن آحاد جامعه در تولید و توسعه و سهم‌بردن از منافع آن منجر شود. چنین مشارکتی اگر مدبرانه مدیریت می‌شد، می‌توانست سرآغاز مبارک خروج نقدینگی از سفته‌بازی و ورود آن به بازارهای حقیقی پس از نیم قرن اخیر باشد. کنترل تورم و افزایش اشتغال در صنعت و خدمات و کشاورزی، رونق تولید، و واگذاری منصفانه دارایی‌های دولت به مردم براساس تفسیر اصل ۴۴ قانون اساسی و جبران کسری بودجه و... فقط بخشی از پیامدهای شیرین این واقعه بود.

متأسفانه اغلب کسانی که وارد این بازار شدند از آموزش کافی برخوردار نبودند و به محض کوچک‌ترین نوسان در شاخص قیمت‌ها، دچار رفتارهای هیجانی می‌شدند، مدیریت حاکم بر بورس نیز بسیار ضعیف و فاقد برنامه بود و از طرف دیگر به‌دلیل بلاتکلیفی شرایط ایران در تعامل با اقتصاد جهانی و مسائل هسته‌ای و اتخاذ تصمیمات خلق‌الساعه در بورس، آن‌چه که نباید اتفاق می‌افتاد، اتفاق افتاد: گام دوم آغاز شد و فصل گرم بازار بورس و ایام شیرین و کوتاه آن، جای خود را به فصل سرد پاییز و زمستان تلخ بورس اما طولانی داد.

در گام دوم، سقوط آزاد بورس از نیمه دوم مرداد شروع شد - و جز چند روزی- در مجموع در تمام این مدت بورس روندی نزولی داشت، تداوم ریزش در بازار بورس، گسترده، طولانی و خسته‌کننده بود و کام همه سهام‌داران را چنان تلخ کرد که به محض کوچک‌ترین فرصت، "علیرغم زیان بسیار" همه می‌خواهند از بورس خارج شوند.

آن‌چه اتفاق افتاد فقط این نیست که نقدینگی از بورس خارج می‌شود و به بازار طلا، سکه، مسکن و سفته‌بازی برمی‌گردد بلکه امید و اعتماد مردم به بورس و بالاتر از آن به وعده‌های دولت، به ناامیدی، هراس، ترس، اضطراب و بی‌اعتمادی کامل بدل شده است. اعتماد، گرچه ذره ذره حاصل می‌شود ولی می‌تواند یک‌باره زائل گردد و زمانی که از بین رفت چیزی نیست که به راحتی بازگردد. این بی‌اعتمادی در حدی است که امروزه و در این آخرین روزهای زمستان، مشاهده می‌کنیم با کوچک‌ترین فرصتی که حاصل شود فرار سرمایه از بازار بورس شتاب می‌گیرد، سهام‌داران به‌صورت انبوه و با تشکیل صف فروش، خواهان خروج از این مخمسه‌اند. به‌عبارت دیگر پاییز و زمستان تلخ بورسی، چنان کام خیل بی‌شمار خلق را تلخ کرده که با سبزشدن یک روز، دو روز و یا یک هفته و مثبت‌شدن

رشد شاخص کام آنها به آسانی تغییر نمی‌کند. بخش قابل‌توجهی از سهام‌داران به‌دلیل اینکه همیشه، سهام‌شان دائماً در صف فروش‌اند، نمی‌توانند آن را حتی با یک چهارم قیمت بفروشند، احساس می‌کنند در چاهی افتاده‌اند که نمی‌دانند چگونه از آن خارج شوند و راهی برای رهایی ندارند. این وضعیت اگر مربوط به یک درصد، دو درصد، یا ۱۰ درصد جمعیت کشور بود شاید می‌توانستیم به‌راحتی از کنار آن بگذریم، اما امروز میلیون‌ها خانواده ایرانی (به‌جز گروه اندکی که در این موارد از رانت‌های اطلاعاتی برخوردار بوده و هستند) احساس زیان می‌کنند و می‌گویند نباید به وعده رئیس دولت که می‌گفت "همه چیز خود را به بازار بورس بسپارید"، اعتماد می‌کردند؛ آنها احساس می‌کنند که سرمایه‌اندک‌شان در بازار بورس در حال سوختن و دود شدن است و راهی برای خروج از این آتش خانمان برانداز ندارند؛ این بی‌اعتمادی در حدی است که ارزش واقعی سهام شرکت‌های بزرگی همچون پالایشگاه‌ها، اکثر بانک‌ها، صنایع و معادن بزرگ که در مقایسه با قیمت‌های جهانی محصولات آنها، چندین برابر ارزش اسمی آنهاست در بازار بورس نیز از دایره اعتماد مردم خارج شده است؛ آخر چگونه می‌توان شاهد مسابقه در فروش هر سهم مس سرچشمه به قیمت ۱۲۵۰ تومان (معادل پنج سنت) بود درحالی‌که قیمت جهانی آن بیش از ۹۰۰۰ دلار (معادل ۲۲۵۰۰۰۰۰۰ تومان) است؟ به همین قیاس است ارزش سهام سایر فلزات، پالایشگاه‌ها و حتی بانک‌ها. به‌عنوان مثالی دیگر در حال حاضر ارزش هر سهم بانک تجارت فقط ۲۷۵ تومان است. با ۲۷۵ تومان نمی‌توان یک آدامس خرید!! با یک برآورد سرانگشتی می‌توان گفت اگر فقط ارزش ساختمان‌های این بانک را در داخل و خارج از کشور حساب کنیم مقدار آن صدها برابر ارزش کل سهام این بانک است؟ واقعاً چه توجیهی دارد این سهامی که ذاتاً ارزشمندند، برای رهایی از داشتن‌شان به یک هزارم قیمت فروخته شوند؟ چرا این شرکت‌ها که بسیار ارزنده‌اند، اعتماد مردم را از دست داده‌اند؟ به‌نظر ما پاسخ روشن است استمرار زیان‌های پی در پی سهام‌داران حقیقی و انتقال ثروت از حقیقی‌ها به حقوقی‌ها و بی‌تفاوتی مسئولان بورس.

فراگیری این بی‌اعتمادی عمیق می‌تواند آغاز تنش‌ها در این بخش و سایر بخش‌های اجتماعی و شروع یک بحران اجتماعی و حتی فاجعه ملی باشد. از آنجاکه اعتماد و بی‌اعتمادی مسری است و معمولاً اعتماد و بی‌اعتمادی نسبت به یک جزء از یک سیستم، به‌راحتی به تمامی اجزای سیستم تسری داده می‌شود، این فاصله عمیق و این بی‌اعتمادی بی‌سابقه می‌تواند به‌راحتی به کل نظام اجتماعی تسری داده شود و به‌عنوان آتش زیر خاکستر در زمان مناسب شعله‌ور شود و به آتشفشان بدل گردد، آتشفشانی که اگر فوران کند احتمالاً وسعت و نرخ خشونت آن

چندین برابر ناآرامی‌های قبلی باشد؛ بنابراین به‌نظر می‌رسد مسئولان جامعه نباید از کنار این مسئله به‌راحتی عبور کنند.

آیا می‌توان کاری کرد؟ یا کار از کار گذشته است؟

اگر میلیون‌ها سهام‌دار زیان‌دیده با آموزش و اطلاعات کافی وارد این بازار خطرناک می‌شدند الان شاید بدون اینکه ما نسخه‌ای برای آنها بی‌چیم، خود می‌دانستند که در شرایط فعلی "نباید به هیچ عنوان سهام ارزنده خود را به قیمت ناچیز بفروشند" زیرا در آینده حتماً "چندین برابر" خواهد شد. اما ما با میلیون‌ها سهام‌دار مبتدی مواجه‌ایم.

بلی اگر آموزش دیده بودند و به قدرت دسته جمعی خود واقف می‌بودند، در چنین شرایطی سهام‌داری می‌کردند؛ در این صورت صف‌های فروش جمع می‌شد؛ در نتیجه مجدداً شاخص بالا می‌رفت و اعتماد به بازار بورس برمی‌گشت. اما آنها به‌دلیل فقدان آموزش کافی و سرخوردگی طولانی، گوش شنوایی برای چنین توصیه‌هایی ندارند؛ زیرا بهای بسیار سنگینی برای این اعتماد پرداخته‌اند آن‌چه می‌تواند اعتماد را البته نه در کوتاه مدت، بلکه در میان مدت و بلندمدت ترمیم سازد، این است که آنها اقدامات عملی و اعتمادساز از بازار بورس، مسئولان اقتصادی و... ببینند. نه حرف و حدیث و گفتار.

کارهای بسیاری می‌توان کرد - که باید همه جوانب آنها به خوبی مطالعه گردد و سپس عمل شود. - در اینجا نسخه‌ای ساده و البته قابل تکمیل ارائه می‌گردد. شاید مسئولان، احساس مسئولیت کنند و نگذارند دیوار بی‌اعتمادی بین مردم (سهام‌داران) و بورس (دولت) از این بلندتر گردد.

مفروضات ما در این پیشنهاد چنین است:

- ۱) ارزش اغلب سهم‌ها با توجه به تورم موجود، به مراتب بیشتر از ارزش اسمی آنها در بازار بورس است.
- ۲) دیوار بی‌اعتمادی به بازار بورس آنقدر بلند شده که تصمیمات معمولی پاسخگو نیست و نمی‌تواند تلخی چندین ماهه سهام‌داران را زایل کند.
- ۳) تداوم این وضعیت، بی‌اعتمادی را عمیق‌تر و حل آن را در آینده به مراتب مشکل‌تر و پرهزینه‌تر خواهد ساخت.

- ۴) این بی‌اعتمادی گسترده به‌راحتی می‌تواند به سایر اجزای سیستم تسری پیدا کند.

۵) بی‌اعتمادی، سرخوردگی، یأس و ناامیدی طبقات ضعیف و متوسط می‌تواند به‌صورت بالقوه سوخت و انرژی

لازم و کافی را برای بروز بحران‌های اجتماعی گسترده و فراگیر فراهم سازد.

این مفروضات نتیجه ده‌ها مطالعه و تحقیق علمی است، به‌راحتی می‌توان قبول کرد که امروز برای علاج این بی‌اعتمادی هرچه هزینه کنیم بهتر از آن است که درآینده هزینه‌های سنگین‌تری پرداخت کنیم. بنابراین شاید ساده‌ترین کار در شرایط فعلی این است که "حقوقی‌ها و حتی خود شرکت‌ها، خرید سهام سهامداران در سطح قیمت‌های فعلی و یا قیمتی در حدود ارزش جهانی محصولاتشان را تضمین کنند". به‌عنوان مثال بانک تجارت متعهد شود که حاضر است همه سهام سهامداران را در قیمت‌های فعلی بخرد و سهامداران آن می‌توانند سهام خودشان را در قیمت‌های فعلی، که بسیار کمتر از ارزش واقعی آنهاست به بانک بفروشند و در قبال تضمین قیمت سهام تضمین‌کنندگان، سهامداران اگر در آینده سود کردند درصد ناچیزی از سود خود را به‌عنوان بیمه و تضمین قیمت فعلی آنها به نفع تضمین‌کنندگان بپردازند. مسئولان بورس نیز می‌توانند در چنین شرایطی نوسان قیمت سهام را بین صفر و ۵+ قرار دهند و... البته جزئیات اجرایی شدن این پیشنهاد قطعاً نیاز به مطالعه بیشتر و دیدن همه جنبه‌های آن دارد ولی کمترین فایده اجرای آن در وضعیت فعلی، این است که صف‌های فروش و خرید به تعادل قابل‌قبولی خواهد رسید و مسابقه خروج از بازار بورس اگر خاتمه نیابد، لااقل به‌شدت کاهش می‌یابد.

شاید اگر دیر نشده باشد، هزینه اجرای نسخه ساده گفته‌شده، کمترین کاری است که برای بازگشت اعتماد به بازار سرمایه و سایر اجزای سیستم لازم است صورت گیرد.

اقتصاد کشور ما حدود ۵۰ سال است که در دام سفته‌بازی افتاده و در آن گرفتار است؛ فساد فراگیر جزئی از تالی فاسد اقتصاد سفته‌بازی و دلال‌بازی است. در یک اقتصاد دلالی‌محور، سخت‌ترین کار حضور در بخش تولید است و ساده‌ترین راه برای کسب سود، ورود به بخش سفته‌بازی بازار است. بورس تنها جایی است که می‌تواند به‌طور گسترده همه آحاد جامعه را از منافع آن بهرمند گرداند و یا این مسیر رانته را تغییر دهد و اقتصاد را در ریل تولید، رشد و اشتغال قرار دهد؛ حیف است که تجربه شیرین و گسترده مردم برای حضور در بازار بورس به یک "تلخ‌کامی فراگیر" و یک "فاجعه ملی" بدل شود؛ تا دیر نشده باید کاری کرد.

میثم موسائی، استاد اقتصاد دانشگاه تهران و رئیس انجمن علمی اقتصاد اسلامی ایران

اسفند ۱۳۹۹